



اسوه‌های بشریت

امام حسین (علیه السلام)

(۳)

امام حسین و بیعت با یزید

پس از هلاکت معاویه در رجب سال ۶۰، یزید که خلافت او قبلاً به مسلمانان تحمیل شده بود به جای پدر نشست و تمامی همت خود را صرف گرفتن بیعت از مخالفین سرشناس خود در مدینه کرد، زیرا آنان، تهدید و خطر بالقوه‌ای برای حکومت وی به حساب می‌آمدند.^۱

خبر هلاکت معاویه هنوز به گوش مردم مدینه نرسیده بود که یزید طی نامه‌ای به ولید بن عُثْبَة بن ابی سفیان والی خود در مدینه دستور داد بدون قوت وقت از حسین بن علی (ع) و عبدالله بن زُبَیْر برای وی بیعت بگیرد، مروان که مشاورت ولید را به عهده داشت، او را واداشت تا همان شب، آنها را به مقر فرمانداری احضار کند و اگر از بیعت خودداری کردند همانجا گردن بزند، زیرا اگر این فرصت طلائی از دست می‌رفت دیگر دسترسی به آنها به مراتب مشکل‌تر می‌شد و آنها که تعهدی بر اطاعت از یزید به گردن نداشتند سر به مخالفت برداشته و مردم را بیک شورش همگانی دعوت می‌کردند.^۲

.....

۲ - ابن اَعْتَم ج ۵ ص ۱۱.

۱ - دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۲۷.

حسین (ع) با جمعی از یاران و نزدیکان خود مسلحانه به طرف منزل حاکم براه افتاد تا اگر خطری احساس شد بتواند از خود دفاع کند در آنجا مرگ معاویه و دستور یزید به اطلاع امام رسید و حضرت در جواب چنین فرمود:

درست نیست شخصی مثل من در خفا بیعت کند، چنین بیعتی باید در مسجد و در حضور همه مردم انجام گیرد.

ولید، قانع شده بود اما مروان که جسارت بیشتری داشت با جملات تهدیدآمیزی سعی می‌کرد ولید را تحریک به توقیف امام نماید، میان امام و مروان سخنان تندی رد و بدل شد، حضرت در حالی که منزل والی را ترک می‌گفت خطاب به ولید چنین فرمود:

إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ وَمَقْدِنِ الرَّسَالَةِ وَمُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَمَحْطِ الرَّحْمَةِ وَبِنَافِثِ اللَّهِ وَبِنَا خَتَمِ وَيَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ وَقَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُغْلِبٌ بِالْفِسْقِ وَمِثْلِي لِأَيُّبِغِ مِثْلَهُ.^۳

ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت، محل آمد و شد ملائکه و مسبب رحمت هستیم، خدا [اسلام را] با ما آغاز کرده و با ما پایان داده است و یزید مردی فاسق و شرابخوار و قاتل نفس محترم و کسی است که آشکارا به فسق و فجور می‌پردازد و شخصی چون من هرگز با او بیعت نمی‌کند.

در آن مجلس بود که امام با استناد به آیه تطهیر، شایستگی اهل بیت (ع) را برای احراز مقام خلافت اعلام کرد.^۴

روز بعد این زبیر از مدینه خارج شده بود^۵ و شب بعد (سوم شعبان سال ۶۰ هجری) حسین بن علی (ع) همراه تمامی افراد خاندان رسالت بجز محمد بن حنفیه، مدینه را به قصد مکه ترک گفت.^۶

مکه مهمترین پایگاه دینی اسلام و همواره محل تجمع شخصیت‌های بزرگ و سرشناس اسلامی بود. امام در آنجا با افراد و شخصیت‌های مختلفی تماس گرفته و علل عدم بیعت خود با یزید را با آنان در میان گذاشت.

شیعیان کوفه از شنیدن این خبر بسیار خوشحال شدند زیرا آنان مدتها بود که در انتظار چنین روزی لحظه شماری می‌کردند، از این رو در همین رابطه جلسه‌ای تشکیل دادند عده‌ای از رهبران آنها از جمله سلیمان بن صرد و ... در آن مجلس سخنانی ایراد کرده و مسأله دعوت امام به عراق را مطرح کردند، سلیمان برای اطمینان خاطر و به منظور تأکید بر مسأله از

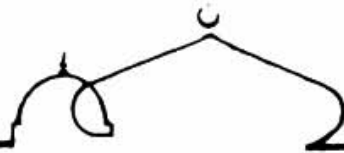
.....

۵ - دینوری، پیشین ص ۲۲۸.

۶ - ابن اثم ج ۵ ص ۳۷.

۳ - ابن اثم ج ۵ ص ۱۷.

۴ - ابن اثم ج ۵ ص ۲۵ - ۲۴.



حاضرین تعهدی دایر بر عدم تخلف از پیمانشان گرفت.^۷ آنگاه نامه‌ای با امضای چند تن از رهبران شیعه مثل سلیمان، مُسَبِّبُ بَنُ نَجْبَةَ، حَبِیبُ بَنُ مَظَاهِر، رُفَاعَةُ بَنُ شَدَّاد و عبدالله بن وائل، خطاب به امام نوشته و از ایشان برای آمدن به کوفه دعوت به عمل آوردند.

امام پاسخی به این نامه نداد، بزودی نامه‌های دیگر، یکی پس از دیگری از راه رسیدند تا اینکه قیسُ بَنُ مُسَهَّرِ صَیْدَاوی و عَبْدِاللهِ بَنِ وائل، به نمایندگی از طرف مردم برای دعوت شفاهی از امام و مذاکره پیرامون آن، در مکه حضور آن حضرت رسیدند، پس از آن سیل نامه‌های مردم کوفه به سوی امام سرازیر شد و مسأله به صورتی درآمد که حضرت نمی‌توانست نسبت به آن همه نامه توجهی از خود نشان ندهد.^۸ در این هنگام هانیُّ بَنُ هانی یکی از آگاهان کوفه در مکه از امام دیداری بعمل آورد. در این دیدار در باره حضور مردم حتی اشراف کوفه و آمادگی آنها، مطالبی به عرض امام رسانید، و این خود تأکیدی بر محتوای نامه‌های اهل کوفه شد.

اولین عکس‌العمل امام فرستادن مسلم بود وقتی که مسلم آماده حرکت شد امام خطاب به او چنین فرمود:

وَإِنْ رَأَيْتَ النَّاسَ مُجْتَمِعِينَ عَلَيَّ يَتَعَجَّلُونَ لِي بِالْخَيْرِ حَتَّى أَعْمَلَ عَلَيَّ حَسَبَ ذَلِكَ.^۹

اگر دیدی مردم یکپارچه بیعت می‌کنند به سرعت خبر آن را به من برسان تا من بر اساس آن اقدام

کنم

گزارش مسلم مثبت بود او در نامه خود به امام نوشت: از مردم کوفه بیش از ۲۰ هزار نفر با شما بیعت کرده‌اند وقتی نامه من رسید بیدرتنگ حرکت کنید.^{۱۰}

نامه‌های مردم کوفه و اظهارات نمایندگان آنها و گزارش مسلم از اوضاع کوفه، همگی نشان می‌داد که در آن جا مقاومت و مبارزه سرسختانه‌ای بر علیه سلطه اموی در حال شکل گرفتن است، امام در هشتم ذیحجه و در بحبوحه انجام مراسم حج، به سوی کوفه شتافت، زیرا از نظر ایشان لحظه‌ای تأخیر می‌توانست اوضاع کوفه را به سود امویها تغییر دهد.

اولین برخورد امام در طول راه، برخورد با کاروانی بود که از یمن به سمت شام حرکت می‌کرد، این کاروان هدایایی را برای درباریزید به شام می‌برد، امام کاروان و هدایا را مصادره کرده و از افراد آن نیز دعوت کرد تا در صورت تمایل همراه او به عراق بیایند و در غیر این

.....

۹- ابن اعثم ج ۵ ص ۵۳.

۷- طبری ج ۵ ص ۲۶۱-۲۶۰، ابن اعثم ج ۵ ص ۴۶.

۱۰- ابن اعثم ج ۵ ص ۱۵۰.

۸- ابن اعثم ج ۵ ص ۴۹-۵۰.

صورت باز گردند.*

امام به مقصد کوفه به راه افتاد و در بین راه در الصِّفاح با قَرَزْدَقُ برخورد کرد، اوضاع کوفه را از او پرسید، فرزدق در جمله کوتاهی جو کوفه را چنین توصیف کرد:

قَلْبُ النَّاسِ مَعَكَ وَسُيُوفُهُمْ عَلَيْكَ

دل‌های مردم با تو است ولی شمشیرهای آنان بر علیه توبه کار خواهد افتاد.

امام به راه خود ادامه داد و در منطقه بعدی (بَطْنُ الرُّمَّةِ) نامه‌ای به مردم کوفه نوشت و آنان را از ورود قریب الوقوع خود آگاه ساخت.^{۱۱} حامل نامه قَيْسُ بْنُ مُشَيْرِ الصَّيْدَاوی بود، هنوز به کوفه نرسیده بود که به دست حُصَيْنِ بْنِ نُمَيْرِ بازداشت شد، او برای اینکه نامه امام به دست مأموران اُموی نیفتد آنرا جویده و بلعید و چند روز بعد در کوفه به شهادت رسید، امام به حرکت خود ادامه داد تا در منطقه زُرُود با زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ که شخصی معروف و تا آن لحظه عثمانی بود برخورد کرد و از او طلب یاری نمود، او تحت تأثیر سخنان امام و تشویق همسرش دعوت را پذیرفته و به این کاروانی که راه کربلا را در پیش گرفته بود ملحق شد.^{۱۲} امام در منطقه ذاتِ عِرْقُ بود که شخصی از بنی اَسَد خبر شهادت هانی و مُسَلِم را به اطلاع آن حضرت رسانید.^{۱۳}

یک گزارش تاریخی می‌گوید امام در آن لحظه تصمیم به بازگشت گرفت که برادران مسلم مانع از آن شدند ولی این گزارش صحیح به نظر نمی‌رسد زیرا نه تنها شخص امام بلکه بسیاری از همراهان آن حضرت در آن هنگام، هنوز روی کوفه حساب می‌کردند و از اوضاع چنین برداشت می‌کردند که:

وَاللَّهِ مَا أَنْتَ بِمُسْلِمٍ بِنِ عَقِيلٍ وَلَوْ قَدِمْتَ الْكُوفَةَ لَكَانَ النَّاسُ إِلَيْكَ أَسْرَعُ^{۱۴}

تو مانند مسلم نیستی، وقتی به کوفه رسیدی مردم به حمایت از تو خواهند شتافت. در منطقه زُبَالَةَ، پیام مُسْلِم که در آخرین لحظات زندگیش از عُمَرُ بْنُ سَعْدِ خواسته بود به امام برساند به آن حضرت رسید، مُسْلِم در این پیام، امام را آگاه می‌ساخت که کوفه به

.....

• بلاذری، انساب الاشراف ج ۲ ص ۱۶۴ تصحیح محمودی، دینوری، پیشین ص ۲۴۵، طبری ج ۴ ص

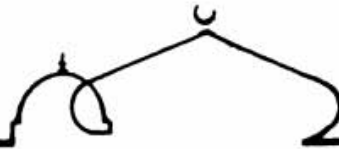
۲۸۹، ۲۹۰.

۱۱ - دینوری پیشین ص ۲۴۵.

۱۲ - دینوری پیشین ص ۲۴۷.

۱۳ - ابن اعثم ج ۵ ص ۱۲۰.

۱۴ - طبری ج ۴ ص ۳۰۰.



صورت دام خطرناکی برای آن حضرت درآمده و او باید از نزدیک شدن به آن خودداری کند. هنوز چندی نگذشته بود که خبر شهادت قیس بن مُسَهَّر^{۱۵} و عبدالله بن یَعْقُظ^{*} برادر رضاعی آن حضرت به اطلاع وی رسید. این اطلاعات در مجموع نشان می‌داد که کفّه شرایط و اوضاع سیاسی کوفه به سود اُمویها سنگینی می‌کند، با توجه به این وضعیت بود که آن حضرت در اجتماعی از همراهان نسبتاً انبوه خود، اوضاع را چنین بررسی کرد:

أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ خَدَلْتَنَا شِعْتْنَا فَمَنْ أَرَادَ مِنْكُمْ الْإِنصِرَافَ فَلْيَنْصِرِفْ^{۱۶}

مردم، طرفداران ما، ما را تنها گذاشته‌اند هر کس می‌خواهد به خانه خود برگردد آزاد است. با شنیدن این گفته، عده‌ای که هدفهای مادی، آنان را دنبال امام به راه انداخته بود، کاروان را ترک گفتند و تنها آن دسته از یاران و پیروان خاص امام که از مدینه یا مکه ایشان را همراهی می‌کردند، باقی ماندند.^{۱۷}

با توجه به اوضاع سیاسی خاص آن ایام برای آن حضرت کاملاً آشکار شده بود که این حرکت اعتراض آمیز به شکست نظامی او خواهد انجامید، ولی روشن است که جنگ نابرابر حسین (ع) فرزند رسول خدا (ص) با اُمویها، ابعاد و علل و انگیزه‌های معنوی دیگری نیز داشت که از زاویه دید معمول سیاست، هرگز قابل توجیه نیست.

امام همچنان به سوی کوفه می‌رفت تا به منطقه شَرَاءَ رسید، شب در آنجا استراحت نموده و فردای آن روز به حرکت خود ادامه داد و در نیمه‌های روز بود که اولین نشانه‌های سپاه کوفه به طلایه‌داری حُر بن یزید ریاحی از دور نمایان شد. حُر یک فرمانده نظامی بود و در رابطه با مأموریتش تنها به وظیفه سربازی خود عمل می‌کرد و هرگز جنبه‌های سیاسی مسأله را مورد توجه قرار نمی‌داد، به همین سبب وقتی امام به نماز ایستاد، با کلیه سربازان خود با صداقتی باور نکردنی در این نماز جماعت شرکت کرد. وظیفه حُر این بود که امام را به کوفه برده و از بازگشت او جلوگیری نماید. امام طی خطابه‌ای که پس از نماز برای حاضرین ایراد کرد چنین فرمود:

من قصد آمدن به کوفه را نداشتم تا اینکه نامه‌ها و پیام‌آوران شما بر من وارد شدند اکنون

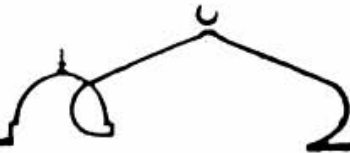
.....

۱۵ - دینوری، همان ص ۲۴۸، ۲۴۷.

* در بعضی از کتب تاریخ (نفس المهموم)، قیس بن مُسَهَّر و عبدالله بن یَعْقُظ ضبط شده است.

۱۶ - بلاذری، پیشین ص ۱۶۹.

۱۷ - رک، دینوری، پیشین ص ۲۴۸، بلاذری، پیشین ص ۱۶۹، طبری ج ۴ ص ۳۰۱، ۳۰۰.



اگر تعهد می‌کنید که در کوفه به من تعرض نشود، وارد شهر شما می‌شوم و گرنه از همان راهی که آمده‌ام باز می‌گردم.^{۱۸}

حُرّ در باره نامه‌ها اظهار بی‌اطلاعی کرد ولی پس از دیدن نامه‌ها وظیفهٔ سربازی خود را پیش کشید، امام حاضر نشد به کوفه برود و راه حجاز را در پیش گرفت.^{۱۹} و حُرّ با سوارانش بر سر راه او صف آرائی کردند و پس از مشاجرهٔ لفظی مختصری، پیمودن راه میانه‌ای مورد توافق طرفین قرار گرفت، راهی که نه آنها را از کوفه دور کند و نه به حجاز نزدیک نماید بر اساس این توافق راه اَلْعُدَيْب را پیش گرفتند.^{۲۰}

در همین جا طِرْمَاحُ بْنُ عُدَيٍّ از امام خواست تا به سوی کوه‌های طَيِّ حرکت کند ولی آن حضرت به سبب توافقی که با حُرّ کرده بود این پیشنهاد را نپذیرفت.^{۲۱} در طول راه، امام بارها کوشید تا راه خود را به سمت بادیه کج کند تا از کوفه هر چه بیشتر دور شود ولی حُرّ مانع از این کار می‌شد تا به قصر بنی مُقاتل رسیدند و از آنجا تا نَيْتَوِی پیش رفتند.^{۲۲} در نَيْتَوِی دستور ابن زیاد در رابطه با توقیف امام به دست حر رسید:

وَلَا تُحِلَّهُ إِلَّا بِالْعَرَاءِ عَلَيَّ غَيْرَ خَمْرٍ وَلَا مَاءٍ.^{۲۳}

اورا در بیابانی خشک و بی‌آب و علف نگه دار.

در همین جا تنی چند از شیعیان کوفه، از راه رسیدند و علی‌رغم مخالفت حُرّ وارد سپاه امام شدند.^{۲۴} بلاذری می‌نویسد: امام از حر خواست تا اجازه دهد او به شام رفته و دست در دست یزید بگذارد.^{۲۵}

افزون بر اینکه برخی از محققین این روایت را تضعیف کرده‌اند، طبیعی است که این کشمکش‌ها همه‌اش به علت عدم بیعت امام از یزید پیش آمده بود و اگر حضرت حاضر به بیعت می‌شدند جنگ و خونریزی به خودی خود منتفی شده بود.

۱۸ - دینوری، پیشین ص ۲۴۹ و رک بلاذری، پیشین ج ۲ ص ۱۷۰، ابن اعثم ج ۵ ص ۱۳۵.

۱۹ - دینوری، پیشین، ص ۲۵۰.

۲۰ - همان، ص ۲۵۰. ابن اعثم ج ۵ ص ۱۴۱، ۱۳۹. بلاذری، پیشین ج ۲ ص ۱۷۰.

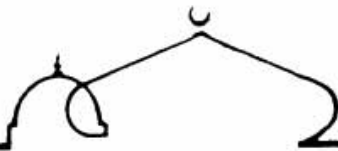
۲۱ - طبری ج ۴ ص ۳۰۷، بلاذری پیشین ج ۲ ص ۱۷۳.

۲۲ - دینوری، پیشین ص ۲۵۱، ۲۵۰.

۲۳ - بلاذری، پیشین ج ۲ ص ۱۷۶، دینوری پیشین ص ۲۵۱. ک.

۲۴ - بلاذری پیشین ج ۲ ص ۱۷۲.

۲۵ - همان، ص ۱۷۳.



در مدتی که امام همراه حرّ حرکت می‌کرد، زُهِیرُ بْنُ قَیْنِ از امام خواست تا به علت کمی نیروهای خَرَبه آنها حمله کنند اما امام نپذیرفت و فرمود:

إِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَبْدِيَهُمْ بِالْقِتَالِ^{۲۶}

من کراهت دارم که آغازگر جنگ با آنها باشم.

توقف اجباری امام در کربلا چهارشنبه اول یا پنجشنبه دوم محرم بوده است، دینوری چهارشنبه را ذکر کرده است.^{۲۷}

از فردای آن روز سپاهیان ابن زیاد به تدریج در کربلا اجتماع کردند ابن زیاد اصرار داشت تا دست همه مردم و قبائل کوفه را به خون پسر پیغمبر آغشته سازد تا بدینوسیله در آینده از شورشهای احتمالی آنها به انگیزه خون‌خواهی شهادت حسین (ع) جلوگیری به عمل آورد طبق روایت ابن اعثم در حدود ۲۲ هزار نفر از کوفه به راه افتادند، ولی چنانکه از روایت بلاذری^{۲۸}، دینوری^{۲۹} و ابن سعد برمی‌آید گروه زیادی از آنان در نیمه راه از سپاه گریختند، زیرا اکثریت مردم کوفه هرگز حاضر به جنگ با فرزند رسول خدا نبودند از این رو ابن زیاد اعلامیه ای صادر کرد که:

أَيُّمَا رَجُلٍ وَجَدْنَاهُ بَعْدَ يَوْمِنَا هَذَا مُتَخَلِّفًا عَنِ الْعَسْكَرِ بَرِثْتُ مِنْهُ الدِّمَةَ.^{۳۰}

از امروز به بعد هر کس از حضور در سپاه تخلف کند من ذمه خود را از وی برمی‌دارم.

تحت تأثیر چنین تهدیدی بود که این جمعیت روانه کربلا شدند.

حتی عمر بن سعد بن وقاص که به عنوان حاکم ری و با هدف جنگ با دیلمیان مشرک عازم ایران بود — علی‌رغم کراهت شدیدی که خودش و بنی زهره^{۳۱} از شرکت او در خون حسین (ع) داشتند — از طرف ابن زیاد مأموریت یافت که اول کار حسین را خاتمه داده و سپس به منظور تصدی فرمانداری ری به آنجا برود و لذا به فرماندهی سپاه کوفه منصوب شد و او پس از پشت سر گذاشتن کشمکش‌های درونی آزاردهنده‌ای بر سر مسأله کربلا، بالاخره حکومت ری را به بهای ریختن خون فرزند رسول خدا برگزید.^{۳۲}

عمر بن سعد، پس از رسیدن به کربلا نخستین کاری که کرد این بود که نماینده‌ای

.....

- | | |
|-------------------------------|---|
| ۲۶ — دینوری، پیشین ص ۲۵۲. | ۳۰ — بلاذری پیشین، ج ۲ ص ۱۷۸. |
| ۲۷ — دینوری پیشین ص ۲۵۳. | ۳۱ — ابن سعد، مجله تراثنا شماره ده ص ۱۷۸. |
| ۲۸ — بلاذری، پیشین ج ۲ ص ۱۷۹. | ۳۲ — ابن اعثم ج ۵ ص ۱۷۳. |
| ۲۹ — دینوری پیشین ص ۲۵۴. | |

به حضور امام فرستاده و دلیل آمدن او را جویا شد، امام نامه هائی را که در این رابطه از کوفه به وی رسیده بود به نماینده ابن سعد نشان داد و فرمود:

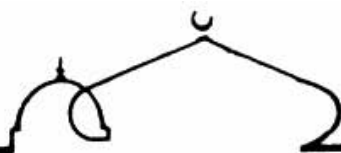
اگر اهالی کوفه مایل به پذیرفتن من نباشند من از همان راهی که آمده ام برمی گردم.
عمر بن سعد که دنبال چاره ای می گشت طی نامه ای برای ابن زیاد چنین نوشت:
حسین (ع) به من تعهد سپرده تا به حجاز برگردد و یا به یکی از سرحدات کشور اسلامی رفته و در آنجا مثل یک فرد معمولی زندگی کند. (وَفِي هَذَا لَكَ رِضًا وَلِأُمَّةٍ صَلَاحٌ) ۳۳
ابن زیاد بر قبول سفارش ابن سعد تمایل نشان می داد که شیمر او را از قصد خود منصرف کرد، در نتیجه ابن زیاد در نامه تندی به عمر بن سعد چنین نوشت:
ترا نفرستاده ام تا با حسین مماشات کنی هر چه زودتر بیعت بایزید را برایش پیشنهاد کن و اگر نپذیرفت او را از میان بردار. ۳۴

وقتی محتوی پیام ابن زیاد به اطلاع امام رسید فرمود:
لَا أُجِيبُ ابْنَ زِيَادٍ إِلَى ذَلِكَ أَبَدًا فَهَلْ هُوَ إِلَّا الْمَوْتُ فَمَرْحَبًا بِهِ. ۳۵
به خواست ابن زیاد پاسخ مثبت نخواهم داد اگر به جز مرگ چاره ای نیست پس مرحبا بر مرگ.
چند روز قبل از عاشورا ابن زیاد طی نامه ای به عمر بن سعد، دستور اکید صادر کرد که امام را از آب منع کن.

خَل بَيْنَ الْحُسَيْنِ وَالْمَاءِ فَلَا يَدْخُلُوا مِنْهُ قَفْزَةً كَمَا صُنِعَ بِالتَّقِيِّ آلِ زَكِي عُمَانَ ۳۶
بین حسین و آب فاصله بیانداز تا قطره ای از آن ننوشد، چنانچه به مرد متقی و پاکی همچون عثمان، چنین روا داشتند.

و در نامه دیگری چنین نوشت: شنیده ام حسین و یارانش چاههائی حفر نموده و از آب آن استفاده می کنند، به مجرد رسیدن این نامه حتی الامکان جلو آنها را بگیر و در مورد آب هر چه بیشتر با آنها سختگیری بعمل آور. ۳۷

-
- ۳۳ - مفید، الارشاد ص ۲۳۹ بصیرتی، قم.
۳۴ - فانظر فان نزل الحسين واصحابه على الحكم فابعث بهم الى سلما وان ابوا فاحرف اليهم حتى تقتلهم وتمثل بهم فانهم مستحقون لذلك. ابن اعثم ج ۵ ص ۱۶۶، بلاذری پیشین ج ۲ ص ۱۸۳.
۳۵ - دینوری پیشین ص ۲۵۴.
۳۶ - رک دینوری ص ۲۵۵ بلاذری ج ۲ ص ۱۸۰ در مورد تهمت ابن زیاد در مورد عثمان رک، تاریخ سیاسی اسلام تا سال چهل هجرت ص ۳۷۷.
۳۷ - ابن عثم ج ۵ ص ۱۶۲. طبری ج ۴ ص ۳۱۱.



در روزهای آخر، امام چند بار با ابن سعد ملاقات نموده و سعی کرد او را از جنایت هولناکی که به انجام آن مأموریت پیدا کرده بود منصرف سازد ولی — بر طبق روایات تاریخی — هوس فرمانداری او را از خود بی خود کرده بود.

سپاه کوفه عصر تاسوعا جنگ را آغاز کردند، ولی پیرو خواست امام به روز بعد موکول شد. شب هنگام امام خطاب به همراهان خود چنین فرمود:

من بیعت خود را از شما برداشتم شما می‌توانید از تاریکی شب استفاده کرده و از اینجا دور شوید هر کدام یکی از افراد خانواده مرا همراه خود برداشته و از خطر برهانید، و یاران آن حضرت مقاومت و جانبازی در راه خدا را به وی اعلام کردند.^{۳۸}

همان شب امام دستور داد در اطراف خیمه ها جز از یک سو، خندقهایی بکنند تا دشمن نتواند حملات خود را به جز از یک طرف انجام دهد، شب عاشورا گذشت صبح زود دو سپاه در مقابل هم صف آرایی کرده و امام و یارانش محکم و مصمم آماده پیکار شدند. حسین (ع) با ۵۰ نفر همراهان خود که کارآئی جنگی داشتند و ۲۰ نفر دیگر که به نوشته ابن سعد از سپاه کوفه به او ملحق شده بودند^{۳۹} صفوف خود را منظم کرده و سپس خطاب به سربازان کوفه چنین آغاز سخن کرد:

من بنا به درخواست شما و همشهریهایتان به سوی شما آمده‌ام، شما نوشته بودید که سنت از میان رفته و نفاق، جهان اسلام را در بر گرفته است و از من خواستید برای اصلاح امت به کوفه بیایم، حال اگر از گفته خود پشیمانید من از همین جا برمی‌گردم، به خود آئید آیا ریختن خون فرزند پیامبر و فرزند پسر عم او — اولین کسی که اسلام آورده، کسی که شخصیت‌های بزرگ اسلامی همچون حمزه و جعفر و عباس عموهای او هستند — را بر خود روا می‌دارید؟ آیا نشنیده‌اید که رسول خدا در باره من و برادرم فرمود: **الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ** اگر از من نمی‌پذیرید، جابر بن عبد الله انصاری و ابوسعید خدری و زید بن ارقم هنوز زنده‌اند از آنان بپرسید.^{۴۰}

.....
۳۸ — ابن سعد، مجله تراثنا عدد ۱۰ ص ۱۷۸، ابن اثیر، الکامل فی التاریخ ج ۴ ص ۵۸، ۵۹.

۳۹ — ابن سعد، تراثنا ص ۱۷۸.

۴۰ — ابن سعد مجله تراثنا، عدد ۱۰ ص ۱۸۱ و رک ابن اثیر ج ۴ ص ۶۱، ۶۰.

حُرَیْبِ بْنِ یَزِیدِ تا آن هنگام تصور نمی‌کرد که این تشبّهات به یک جنگ جدی با فرزند رسول خدا (ص) بیانجامد، ولی حالا قضیه را جدی می‌دید، نزد ابن سعد رفته و از او پرسید: آیا هیچکدام از سخنان حسین (ع) شما را قانع نمی‌کند؟ عمر بن سعد جواب داد: اگر دست من بود او را نمی‌کشتم.

حزب پس از این جریان‌ات خود را به امام رسانده و پس از عرض پوزش از اقدامات قبلی خود، راه شهادت را در پیش گرفته و اولین شهید از یاران با وفای امام شد.^{۴۱}

روش امیرالمؤمنین (ع) در برخوردهای نظامی خود این بود که او هرگز آغاز کننده جنگ نبود، اینک فرزند او حسین (ع) نیز با تأسی به روش پدر، مبادرت به جنگ نفرمود و ابن عمر بن سعد بود که اولین تیر را به سوی سپاه امام رها کرده و سپاه کوفه را به شهادت طلبید که پیش ابن زیاد شهادت دهند که او اولین فردی بود که به طرف سپاه حسین (ع) تیر رها کرد.^{۴۲}

اینک جنگ شروع شده بود ابتداء نبرد به صورت تن به تن به جریان افتاد و تلفات دشمن خیلی بیشتر از شهدای مسلمین بود، این منظره عَمْرُو بْنُ حَبَّاحٍ را به وحشت انداخت و فریاد برآورد ای مردم شما دارید با قهرمانان عرب می‌جنگید، لَوْلَمْ تَرْوَوْهُمْ بِالْحِجَارَةِ لَيَقْتُلُونَكُمْ^{۴۳} (اگر آنان را سنگ باران نکنید همه شما را می‌کشند).

سپاه کوفه یکپارچه بر سر امام و یارانش یورش بردند و طی چند درگیری، ابتداء اصحاب امام و سپس جوانان خانواده آن حضرت شربت شهادت نوشیدند و با شهادت امام و بیش از ۷۰ نفر از یارانش، جنگ پایان یافت.

نقش انحراف دینی در پیدایش واقعه کربلا

در فاصله رحلت پیامبر عالیقدر اسلام تا قیام خونین کربلا در جامعه اسلامی، تغییرات و انحرافات فرهنگی فراوانی بوجود آمده بود، درست است که پیدایش و رشد و کارآئی این انحرافات بصورت خزنده و تدریجی صورت گرفته ولی از نظر بسیاری از دانشمندان، پایه‌های آن در همان سالهای اولیه پس از رحلت پیغمبر، کارگذاری شده بود. در این جا آن قسمت از انحرافات مورد توجه ما است که سیاستمداران در تحمیق مردم

.....

۴۳ - طبری ج ۴ ص ۳۳۱، ابن اثیر ج ۴ ص ۶۷.

۴۱ - ابن اثیر ج ۴، ص ۶۴، ۶۵.

۴۲ - طبری ج ۴ ص ۳۲۶، ابن اعثم ج ۵ ص ۱۸۳.



و توجیه استبداد و زورگوئی خود از آنها بهره‌برداری می‌کنند.
بنی امیه در پیدایش و گسترش این انحرافات نقش مؤثری داشتند و برای سرپوش
گذاشتن روی حرکت‌های ضداسلامی خود، با شیطنت خاصی که داشتند همواره از آنها
استفاده می‌کردند، زیرا اینها با آن تفرعن و خصوصیات جاهلی که تار و پود شخصیت آنان را
تشکیل می‌داد نمی‌توانستند خود را با اسلام تطبیق دهند و روی کار آمدن یزید یکی از حوادث
تاریخی بود که به خوبی نشان داد بنی امیه هیچ اصالت و ارزشی برای اسلام قائل نبوده و
تظاهر بدان تنها پوششی برای چهره کریمه خود و وسیله‌ای برای توجیه کردن حاکمیت آنان و
واداشتن مردم به پذیرش آن بود.

امام حسین (ع) بنی امیه را چنین توصیف می‌نماید:
آنان (بنی امیه) طاعت شیطان را پذیرفته و طاعت خدا را ترک کرده و به اشاعه
فساد در روی زمین پرداخته، حدود الهی را تعطیل کرده و به بیت المال تجاوز
می‌کنند. ۴۴

آنها برای اجرای برنامه‌های شیطانی و فسادانگیز خود، مفاهیم اصیل اسلامی را مورد
تحریف قرار داده و در مجاری نامشروع از آنها بهره‌گیری می‌کردند، ما در اینجا نمونه‌هایی از
این مفاهیم را که مورد تعدی تحریف‌گراانه آنان قرار گرفته و در بوجود آوردن حادثه غم‌انگیز
کربلا و جریان آن تأثیر زیادی داشته — همراه با شواهد تاریخی آن — بیان خواهیم کرد.

اطاعت از ائمه، لزوم حفظ جماعت و حرمت نقض بیعت

این سه کلمه از متداولترین اصطلاحاتی است که مورد استفاده خلفای متعدد
قرار گرفته است و شاید بتوان گفت پایه‌های خلافت آنها را مستحکم و دوام آن را تضمین
می‌کرده است، هر سه مورد صحیح و حاوی مفاهیم اساسی، دینی و سیاسی اسلامی می‌باشد.
از نظر عقل نیز دوام جامعه و حفظ نظام اجتماعی از تزلزل، بر این سه اصل مهم استوار است.

درست است که اطاعت از امام اهمیت شایانی دارد، زیرا اطاعت از امام به معنای
پیروی از نظام حاکم است ولی آیا از هر امامی ولو جائز، می‌شود اطاعت کرد؟ یا اینکه امام
باید دارای شرایط و صفاتی باشد که از جمله آنها عدالت و اجرای صحیح و دقیق قوانین
اسلامی است؟ متأسفانه از نظر عملی نه تنها عدم لزوم عدالت، مورد قبول واقع شده بلکه از نظر

۴۴ — بلاذری ج ۲ ص ۱۷۱، ابن اعمش ج ۵ ص ۱۴۵-۱۴۴، طبری ج ۴ ص ۳۰۴.

نثوری نیز عده زیادی آن را پذیرفته اند.

حفظ جماعت یعنی عدم اغتشاش و شورش، دست نزدن به اقداماتی که وحدت را از بین برده و زمینه ایجاد تزلزل را در جامعه اسلامی فراهم می‌کند، اما آیا در مقابل یک سلطنت استبدادی و یک حاکم فاسق می‌توان سکوت کرد؟

اگر برای اعتراض بر چنین حکومتی صدائی برخاست باید آنرا مغلّ نظام اجتماعی و جماعت دانسته و سبب تفرقه معرفی کرد؟! حرمت نقض بیعت، به عنوان التزام به تعهد در اسلام بسیار مورد تمجید بوده و نقض پیمان و بیعت، بسیار مورد مذمت قرار گرفته است اما آیا در برابر خلیفه‌ای مثل یزید اگر بیعتی انجام نشد و یا نقض بیعتی گردید آیا جماعت به هم می‌خورد؟ و باز باید اصل حرمت نقض بیعت را پیش کشیده و معترض را محکوم و طرد کرد یا اینکه چنین مواردی را باید از اصل مذکور استثناء نمود؟

همانگونه که گذشت خلفای بنی امیه و پس از آنها خلفای بنی عباس با بکارگیری این مفاهیم به شکل تحریف شده آن — یعنی استفاده از این سه اصل منهای شرایط و قیودی که خود اسلام برای آنها قائل شده — مردم را وادار به پذیرش حکومت خود می‌کردند. هنگامی که معاویه می‌خواست برای یزید بیعت بگیرد به مدینه رفت تا مخالفین را نیز وادار به بیعت نماید، عایشه از جمله مخالفین بود، زیرا برادرش محمد بن ابی بکر به دست معاویه به شهادت رسیده بود، وقتی معاویه مسأله بیعت را در حضور عایشه مطرح کرد خطاب به او چنین گفت:

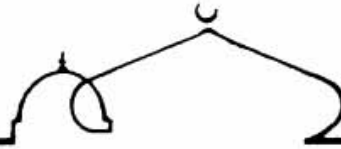
من از کلیه مسلمانان برای یزید بیعت گرفته‌ام، آیا تو اجازه می‌دهی که من نقض بیعت کرده و بیعتی را که ثابت و تأکید شده (أَنْ يَخْلَعَ النَّاسُ عُھُودَهُمْ) کالعدم فرض کنم؟ عایشه گفت: اِنِّی لَا اَرٰی ذٰلِکَ وَلٰکِنَّ عَلَیْکَ بِالرَّفِیِّ وَالنَّائِی (نظرم این نیست ولی تو هم با نرمی و مدارا با مردم رفتار کن) ۴۵.

این مورد نشان می‌دهد که چگونه عایشه در مقابل اصل نقض بیعت رام شد و معاویه را به حال خود رها کرد، زیرا اصل عدم نقض بیعت به شکلی که مورد استفاده معاویه قرار گرفت، خود محصول فکر عایشه و نظائر او بود.

ابن اسحاق می‌گوید: ما مشغول خواندن نماز (گویا در مسجد الحرام) بودیم. شمر بن ذی الجوشن نیز با ما نماز می‌خواند، پس از نماز دست به دعا برداشته و گفت: خدایا تو

.....

۴۵ — ابن اعثم ج ۴ ص ۲۳۷، ابن قتیبه، پیشین، ج ۱ ص ۱۸۳.



می‌دانی که من مردی شریف هستم مرا ببخش، من به او گفتم چگونه خدا تو را می‌بخشد در حالی که در قتل فرزند پیامبر شرکت داشتی، شمر گفت: ما چه می‌توانستیم بکنیم؟ امرای ما به ما دستور دادند که چنین کنیم ما هم می‌بایست مخالفت نکرده فرمان را اجراء می‌کردیم زیرا اگر مخالفت می‌کردیم: **كُنَّا شَرًّا مِنْ هَذِهِ الْحَمِيرِ السَّقَاءَاتِ**^{۴۶} (بدتر از این خرهای سقاها می‌شدیم).

ابن زیاد پس از دستگیری مسلم بن عقیل به او گفت:

يَا شَاقُّ خَرَجْتَ عَلَيَّ اِمَامِكَ وَشَقَقْتَ عَصَا الْمُسْلِمِينَ؟^{۴۷}

بر امام خود خروج کرده و اتحاد مسلمین را برهم زدی؟!!

نمایندگان عمرو بن سعید بن العاص (حاکم مکه)، هنگام خروج امام از مکه به وی

چنین گفتند:

اَيُّ تَقْيِيٍّ اَللّٰهُ نَخْرُجُ عَنِ الْجَمَاعَةِ وَتَفَرَّقُ بَيْنَ هَذِهِ الْاُمَمَةِ.^{۴۸}

آیا از خدا نمی‌ترسی از جماعت مسلمین خارج شده و میان امت تفرقه می‌اندازی؟ عمرو بن حجاج یکی از فرماندهان سپاه کوفه با افتخار تمام جنایت خود را چنین

توجیه می‌کرد:

ما طاعت امام را کنار نگذاشته و از جماعت کناره‌گیری نکردیم.^{۴۹}

و هنگامی که سپاه کوفه را به جنگ تشویق می‌کرد می‌گفت:

الزُّمُّوا طَاعَتَكُمْ وَجَمَاعَتَكُمْ وَلَا تَرْتَابُوا فِي قَتْلِ مَنْ مَرَقَ عَنِ الدِّينِ وَخَالَفَ الْاِمَامَ.^{۵۰}

طاعت خلیفه را حفظ کرده و از جماعت مردم خارج نشوید و در کشتن کسی که از دین خارج

شده و با امام مخالفت می‌کند تردیدی به خود راه ندهید.

افرادی همچون عبدالله بن عمر — که از جمله فقهای اهل سنت و محدثین آنان بشمار

می‌رود — فکر می‌کرد که اگر مردم با هوسران بی‌لیاقتی مثل یزید هم بیعت کردند او نیز باید

آن را بپذیرد، به این جهت بود که در مورد بیعت با یزید به معاویه می‌گفت:

رتال جامع علوم انسانی

۴۶ — ابن سعد، ترائفا عدد ۱۰ ص ۱۹۷ ابن حجر، لسان المیزان ج ۳ ص ۱۵۳ — ۱۵۲ (الحمیر

السقاعات).

۴۷ — ابن اعثم ج ۵ ص ۹۸.

۴۸ — طبری ج ۴ ص ۲۸۹.

۴۹ — همان ص ۲۷۵.

۵۰ — همان ص ۳۲۱.

فَإِذَا اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَىٰ إِيْنِكَ يَزِيْدُ لَمْ أَخَالِفْ. ٥١

وقتی مردم با فرزندان یزید بیعت کردند من با آن مخالفت نخواهم کرد.
افرادی چون عُمَرَة دختر عبدالرحمان بن عوف نیز به امام حسین (ع) چنین نوشتند:
طاعت را رعایت کن و جماعت و حفظ آن را بر خود لازم بشمار. ٥٢

اعتقاد به جبر

یکی از مسائلی که در تاریخ اسلام و بخصوص در جریان کربلا نقش انحرافی ایفاء کرده، اعتقاد به جبر بود، و به گفته ابی هلال عسگری، معاویه خود مبتکر آن بوده است. ٥٣
او در مورد بیعت یزید می گفت: **وَإِنَّا أَقْرَبُ يَزِيْدَ قَضَاءً مِنَ الْقَضَاءِ وَلَيْسَ لِلْقَضَاءِ الْخِيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ.** ٥٤

بیعت و حکومت یزید، قضائی از قضایای الهی است و در این مورد کسی از خود اختیاری ندارد.
عبداللّه بن زیاد به امام سجاد گفت: **أَوْلَمْ يَقْتُلِ اللهُ عَلِيًّا؟** (علی را خدا نکشت؟).
امام فرمود: **كَانَ لِي أَخٌ يَقَالُ لَهُ عَلِيُّ، أَكْبَرُ مِنِّي قَتَلَهُ النَّاسُ.** ٥٥ (برادر بزرگتری به نام علی داشتم که مردم او را کشتند).

وقتی عمر بن سعد در رابطه با شرکتش در قتل حسین (ع) مورد اعتراض قرار گرفت چنین گفت: این کار از جانب خدا مقدر شده بود. ٥٦
كَتَبُ الْأَخْبَارِ أَنَّ يَهُودِي مَسْلَمَانِ نَمَا دَر مَقَام تَمَلَّقُ وَ بَه عَنَوَان شِيْرِيْن كَارِي دَر مَقَابَل حَكْمَرَانَان بَنِي اَمِيَه دَسْت بَه غِيْسب گوئی زده و می گفت:
«حکومت هرگز به بنی هاشم نخواهد رسید»، اگر چه بعدها بنی عباس و علویین که هر دو از بنی هاشم بودند به حکومت رسیدند.

همین پیش گوئی را از عبداللّه بن عمر نیز نقل کرده اند:

فَإِذَا رَأَيْتَ الْهَاشِمِيَّ قَدْ قَلَبَكَ فَقَدْ ذَهَبَ الزَّمَانُ ٥٧

-
- ٥١ - ابن سعد، مجله تراثنا عدد ١٠ ص ١٦٧.
٥٢ - ابن سعد، مجله تراثنا عدد ١٠ ص ١٦٧.
٥٣ - ابی هلال عسگری، الاوائل ج ٢ ص ١٢٥.
٥٤ - ابن قتیبه، پیشین، ج ١ ص ١٨٧ و ١٨٣.
٥٥ - ابن سعد، تراثنا عدد ١٠ ص ١٨٨.
٥٦ - ابن سعد، طبقات الکبری، ج ٥ ص ١٤٨ ط بیروت.
٥٧ - ابن عساکر «ترجمه امام حسین از تاریخ دمشق» ص ١٩٣.



هنگامی که دیدی یک نفر هاشمی به حکومت رسیده بدان که روزگار به سر آمده است. بر مبنای همین انحرافات بود که مورخین و کاوشگران اهل سنت، حکومت امام حسین (ع) را هیچگاه به عنوان قیامی علیه فساد نپذیرفته و آن را تنها یک شورش غیرقانونی قلمداد کرده اند. ۵۸

موضع گیری مردم کوفه در برابر واقعه کربلا

در کتب تاریخی و همچنین به عنوان ضرب المثلی در میان عوام چنین شایع شده که مردم کوفه اهل غدر و خیانتند و وفای به عهد در میان آنها کمتر به چشم می خورد، و ما پیش از این در مورد روحیات مردم کوفه بطور اشاره گفتیم که آنها عجول بودند و همواره تعجیل آنها در تصمیم گیری، به ضرر خود و حکمرانانشان تمام می شد، زودرنج بودن و در کنار آن زود قانع شدن و همچنین زود تسلیم شدن و زود سرکشی کردن همه با هم، حاکم بر روحیات این مردم بوده است ما در اینجا مطالبی پیرامون موضع گیری آنها در قبال حادثه کربلا ارائه می دهیم:

مردم کوفه مجموعه ای از قبایل مختلفی بودند که در دوران حکام مختلف، ترکیب بندی آنها دستخوش تغییر و تحول قرار می گرفت و این تغییر شکل در تقسیم بندی قبائل همواره متناسب با مصالحی بود که منافع حکام را در بر می گرفت و در عین حال حکام، خود ملاحظه رؤساء و اشراف قبائل را می کردند زیرا می دانستند که در بسیاری از موارد، قدرت آنها بیش از قدرت حاکمان شهر است.

شیعیان، بخشی از مردم این شهر بودند، درست است که برخی از قبائل شهرتی به تشیع پیدا کرده بودند اما هیچ قبیله ای را نمی شد صددرصد شیعی دانست. بدین ترتیب شیعیان در میان قبایل پراکنده بودند و لذا انسجامی نداشتند و علاوه بر روحیات خاص قبیلگی، روحیات کوفی نیز بر آنها حاکم بوده است.

تعداد شیعیان در آن زمان چندان زیاد نبود، گفته اند: وقتی حُجْرُ بْنُ عَدْتَى در مسجد کوفه به مخالفت با زیاد برخاست، نصف یا یک سوم کسانی که در مسجد حاضر بودند با او هم آواز شدند ولی بسیاری از اینها تنها در مسائل سیاسی با اولاد علی همراهی می کردند و کلمه تشیع سیاسی بر این افراد بیشتر صدق می کند تا تشیع عقیدتی، از این رو شیعیان واقعی

.....

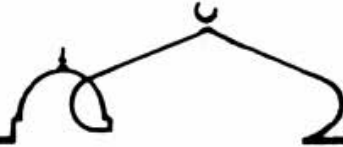
۵۸ - تاریخ اسلام دانشگاه کمبریج ج ۱ ص ۸۱ متن انگلیسی ورک الشیراوی الاتحاف بحب الاشراف ترجمة الحسين.

امیرالمؤمنین (ع) در کوفه از عِدّه و عُدّه چندان نیرومندی برخوردار نبودند.

شکی نیست که مردم کوفه امام حسین (ع) را دعوت کرده ولی یاری نمودند و حتی در کشتن او نیز همکاری مستقیم داشتند، در عین حال جای آن باقی است تا ببینیم این مردم چه کسانی بودند، چه کسانی نامه نوشتند و چرا کمک نکردند و ...

در ابتداء ذکر این نکته لازم است که بعدها طرز تفکر شیعی در کوفه پیشرفت چشمگیری به دست آورد و حتی در مقابل بنی عباس به خاطر غضب حاکمیت آل علی، مخالفت هائی نشان دادند از این رو علاوه بر اینکه مورخین و محدثین وابسته به دربار اُموی از مردم کوفه نفرت داشتند، علمای وابسته به دستگاه بنی عباس نیز همین برخورد کینه جویانه را با کوفه داشتند، ستمی که به شیعه روا داشته می شد منحصر به ظلم سیاسی نبود بلکه از نظر فکری و عقیدتی نیز همواره وسیله اندیشمندان خود فروخته، متهم به کفر و انحراف از اسلام می شدند، بنابراین در مقام مطالعه و نقل حوادث تاریخی، توجه به اینکه گزارش گران آنها از پشت عینک دشمنی با تشیع و نفرت از آنها، وقایع تاریخی را نگریسته اند، ضرورت کامل دارد با توجه به نکته فوق می توان بدست آورد که چنین مورخینی همواره سعی داشته اند شیعه را بی وفا قلمداد کرده و گناه عدم حمایت کوفه از حسین بن علی (ع) را به گردن شیعه بیاندازند، در حالی که توضیحات ذیل تا حدودی روشن خواهد ساخت که در آن شرایط، تنها بخش کوچکی از مردم کوفه، شیعه بودند و آنها نیز با توجه به اینکه روحیات مناسب و خوبی نداشتند نتوانستند از امام حسین (ع) دفاع کنند، گرچه اگر قصد فداکاری در حد ایثار داشتند می توانستند اوضاع را تا حدودی تغییر دهند این خلاصه نظر ما در این قسمت است که سعی می کنیم شواهدی برای اثبات آن ارائه دهیم:

تصویری که در آن شرایط می توان از کوفه ارائه داد چنین بود: گرچه مردم شام یزید را به آسانی می توانستند تحمل نمایند ولی این کار برای مردم کوفه دشوار بود بدین جهت وقتی یزید روی کار آمد، شیعیان کوفه شروع به مخالفت کردند و بسیاری از مردم کوفه نیز چون جانشین مناسبی برای جایگزینی یزید نداشتند به طرف حسین بن علی (ع) کشانده شدند در این راستا وقتی دعوت از ناحیه شیعیان آغاز شد نه تنها مردم عادی، با صفا و خلوص خاصی — که معمولاً طبقه عوام هر ملتی از آن برخوردار است — پشتیبانی خود را اظهار داشتند. بلکه رؤسا نیز که موقعیت خود را در خطر دیده و یا تحت تأثیر روحیه توده مردم قرار گرفته بودند خود را از طرفداران جدی قیام نشان دادند، در نتیجه یک جو کاذب در جهت حمایت از امام در کوفه بوجود آمد به خصوص حاکمیت ثَعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ که مردی آرام و مماشاتگر بود به پیدایش و



توسعه چنین جوی کمک زیادی کرد و تا وقتی که ابن زیاد حکومت کوفه را در دست نگرفته بود، همچنان در حال گسترش بوده و هر چه بیشتر فراگیر می‌شد.

با توجه به سخنی از امام حسین (ع): **وَمَا كَانَتْ كَتَبَ إِلَيَّ إِلَّا مَكِيدَةٌ لِي وَتَقَرُّبًا إِلَيَّ ابْنِ مُعَاوِيَةَ**^{۵۹}، احتمال دیگری نیز در رابطه با دعوت اشراف کوفه از آن حضرت بوجود می‌آید و آن اینکه آنها عمداً به چنین جوی دامن می‌زدند تا امام را به عراق کشانده و در آنجا او را به طرز فجیعی که اتفاق افتاد، به شهادت برسانند.

با تمام این احوال قسمت اعظم این جو مثبت بود به طوری که مسلم نیز پس از دیدن اوضاع کوفه چنین برداشت کرده و بر اساس آن امام را به کوفه فراخواند.

فشار ابن زیاد بر مردم کوفه

کمتر مردمی یافت می‌شوند که بتوانند با وجود یک دیکتاتور مسلط و جسور، دست به مخالفت زده و در برابر او مقاومتی از خود نشان دهند.

در دوران حکومت نُعْمَانَ بْنِ بَشِيرٍ که مردی سهل‌گیر بوده و کاری بکار مردم نداشت، مردم عراق آزادانه عقاید و نظریات خود از جمله گرایش خود را به دودمان پیغمبر اظهار می‌کردند، روی این اصل بود که وقتی مسلم به کوفه آمد به شدت از او حمایت کردند اما آمدن ابن زیاد به کوفه و نشستن او به جای نُعْمَانَ، اوضاع را به کلی عوض کرد.

خشونت ابن زیاد در صد بالائی از مردم کوفه را به هراس انداخت و کسانی که بسیار زود رنج بوده و در تصمیم‌گیری عجول بودند نه تنها از ناحیه ابن زیاد خود را در معرض تهدید می‌دیدند بلکه در اثر شایعات او مبنی بر رسیدن قریب الوقوع سپاه شام، کاملاً خود را باختند. این سستی و روگردانی وقتی وسعت یافت که اشراف از تشبیت شدن حاکمیت بنی امیه مطمئن شده و به ابن زیاد پیوستند و طبعاً توده مردم نیز مخالفت با رؤسای قبائل را چندان به صلاح خود نمی‌دیدند، چنانکه وقتی مسلم به خانه ابن زیاد حمله کرد، همین اشراف بودند که با تهدید و تطمیع، یاران مسلم را به حداقل رسانده و نفوذ مؤثر خود را در مردم نشان دادند.^{۶۰}

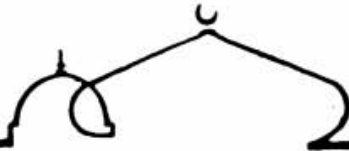
در برابر استبداد ابن زیاد حتی اگر یکی از رؤسای قبائل نیز مخالفتی می‌کرد افراد

.....

۵۹ - بلاذری ج ۲ ص ۱۸۵، ابن اعثم ج ۵ ص ۱۶۹، نوشتن نامه برای من به منظور حيله عليه من و تقرب

به يزيدي بود.

۶۰ - طبری ج ۴، ص ۲۷۷



قبیله او جرأت حمایت از وی را نداشتند. این وضع حمایت قبیلگی بود که در جامعه آن روز عرب از بیشترین قدرت و اهمیت برخوردار بود تا چه رسد به اینکه از امام حسین (ع)، حمایت مذهبی بکنند. هانی بن عروه رئیس قبیله بنی مُراد بود که به گفته مورخین وقتی آماده جنگ می شد چهار هزار سواره و هشت هزار پیاده او را همراهی می کردند، تازه اگر هم قسمان بنی مراد از کثرت را نیز به آنها اضافه کنیم، تعداد حامیان هانی به سی هزار می رسید، با این حال هنگامی که او را دستگیر کردند و به دستور ابن زیاد او را در بازار کوفه بر زمین می کشیدند، هر چه فریاد زد و قبیله خود را به کمک طلبید کسی به داد او نرسید^{۶۱} و پس از آن هم او را به شهادت رساندند و کسی را یارای مخالفت نبود.

هنگامی که امام حسین (ع) در کربلا توقف اجباری نمود، ابن زیاد طی یک خطابه که در رابطه با تشویق و تهدید مردم کوفه برای شرکت در قتل امام ایراد می کرد خطاب به آنها گفت:

فَأَيُّمَا رَجُلٍ وَجَدْنَاهُ بَعْدَ يَوْمِنَا هَذَا مُتَخَلِّفًا عَنِ الْعَسْكَرِ بَرِئْتُ مِنْهُ أَلَدَمَةً.^{۶۲}

هر شخصی که پس از امروز از حضور در سپاه تخلف کند ما ذمه خود را از او برمی داریم. بدین ترتیب متخلفین را تهدید به قتل می کرد. ابن زیاد در این رابطه به قَعْقَاعُ بْنُ سُوَيْدٍ دستور داد تا متخلفین را شناسائی کرده و به وی معرفی نماید، او نیز شخصی از قبیله همدان را که در طلب میراث پدرش به کوفه آمده بود گرفته و به عنوان متخلف پیش او آورد و به فرمان بن زیاد وی را گردن زدند، پس از آن بنا به گزارش برخی از مورخین: فَلَمْ يَبْقَ مُخَلِّفٌ بِالْكَوْفَةِ إِلَّا خَرَجَ إِلَى الْعَسْكَرِ بِاَلْخَيْلَةِ.^{۶۳} (شخص بالغی در کوفه نبود جز آنکه به قصد شرکت در سپاه خود را به اردوگاه در نخلیه رسانید).

شمشیرها برای کشتن حسین (ع) به کار افتاد در حالی که می توان مطمئن شد که اگر مردم اختیاری از خود داشتند، دست به چنین کاری نمی زدند حالا معنی سخن فرزدق را که در توصیف مردم کوفه به امام گفته بود بهتر می توانیم بفهمیم:

فَلَوْ بَهُمْ مَعَكَ وَسُيُوفُهُمْ عَلَيْكَ^{۶۴} (دلهای مردم با تو است اما شمشیرهای شان بر علیه تو).

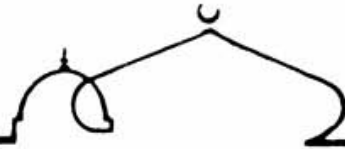
۶۱ - مسعودی، مروج الذهب، ج ۳ ص ۵۹.

۶۲ - بلاذری، پیشین ج ۲ ص ۱۷۸ دینوری، اخبار الطوال ص ۲۵۵ - ۲۵۴.

۶۳ - همان ص ۱۷۹.

۶۴ - طبری ج ۴ ص ۲۹۰، ابن اعثم، ج ۵ ص ۱۲۴ - ۱۲۰ - دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۴۵

بلاذری، ج ۲ ص ۱۶۵.



و به روایتی دیگر: **أَنْتَ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَى النَّاسِ وَالْقَضَاءُ فِي السَّمَاءِ وَالسُّيُوفُ مَعَ بَنِي أُمَيَّةٍ.**^{۶۵}

تو محبوب‌ترین مردم پیش آنها هستی و مقدرات در آسمان تعیین می‌شود، و اینطور که در کوفه مشهود است شمشیرهای کوفیان به سود بنی امیه بکار خواهد افتاد.

در آن شرایط، مردم نمی‌توانستند به کربلا نروند، زیرا نرفتن به کربلا مساوی با کشته شدن بود و برای شیعیان و یا هر کس دیگری که نمی‌خواستند چنین کنند دو راه بیشتر در پیش نبود یا می‌بایستی به امام ملحق می‌شدند و یا از صحنه می‌گریختند.

فرار مردم و پیوستن آنها به سپاه امام

از برخی گزارشهای بسیار قدیمی چنین برمی‌آید که مردم کوفه با تهدید و به زور برای جنگ با امام حسین (ع) فرستاده می‌شدند بدین سبب تعداد بسیار زیادی از آنان در نیمه راه از سپاه گریخته و در کربلا حاضر نشدند.

ارقامی که از سپاه ابن زیاد در کربلا ارائه شده، معمولاً ارقامی هستند که هنگام بسیج سپاه در نُخْلِیه تهیه شده‌اند و چنانکه بعدها روشن خواهد شد، از سپاه اعزامی کوفه تنها در حدود ۱۰ هزار نفر و یا حتی کمتر در کربلا حاضر شدند و این رقم نسبت به جمعیت کوفه که بنا به گفته بعضی از مورخین تنها در مسجد آن چهل هزار نفر اجتماع می‌کردند^{۶۶}، رقم بسیار ناچیزی بود.

در مجموع از مطالب بالا معلوم می‌شود که بسیاری از مردم یا در کوفه پنهان شده و یا در نیمه راه از سپاه گریخته بودند.

بلاذری در این رابطه نوشته است:

وَ كَانَ الرَّجُلُ يُبْعَثُ فِي أَلْفٍ فَلَا يَصِلُ إِلَّا فِي ثَلَاثٍ مِائَةٍ أَوْ أَرْبَعِيَّةٍ وَأَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ كِرَاهَةٌ مِنْهُمْ لِهَذَا الْوَجْهِ.^{۶۷}

معمولاً فرماندهی با هزار سرباز راه می‌افتاد، اما تنها با سیصد یا چهارصد نفر و یا حتی کمتر از این تعداد به کربلا می‌رسید، زیرا مردم از جنگ با فرزند رسول خدا به شدت کراهت داشتند.

.....

۶۵ - ابن سعد، مجله تراثنا عدد ۱۰ ص ۱۷۱ ترجمه الحسین از تاریخ دمشق، ص ۲۰۶.

۶۶ - تشیع در مسیر تاریخ ص ۱۶۰ «متن انگلیسی».

۶۷ - بلاذری پیشین ج ۲ ص ۱۷۹.

و دینوری می نویسد:

وقتی ابن زیاد فرماندهی را همراه تعداد زیادی سرباز به کربلا می فرستاد، **يَصِلُونَ إِلَى كَرْبَلَا وَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ إِلَّا الْقَلِيلُ كَانُوا يَكْرَهُونَ قِتَالَ الْحُسَيْنِ فَتَرْتَدُّونَ فَيَتَخَلَّفُونَ.**^{۶۸}
تعداد بسیار کمی از آنها به کربلا می رسیدند زیرا آنان از جنگ با حسین (ع) شدیداً کراهت داشتند و لذا از سپاه جدا شده و راه خود را عوض می کردند.

از مردم کوفه گروهی نیز بودند که سعی داشتند به امام بپیوندند، هنگامی که امام به کربلا رسید تا روز شهادت، ۸ روز باقی مانده بود و بسیاری از مردم، قضیه را تا این حد جدی نمی دانستند حتی حُر بن یزید با وجود موقعیت نظامی اش تنها صبح عاشورا به وخامت اوضاع پی برده و خود را به امام رسانید، بدین سبب اکثریت شیعه اگر هم می خواستند از امام حمایت کنند عجله ای به خرج ندادند و تنها افراد خاصی در فکر بودند هر چه زودتر خود را به امام برسانند، از این افراد ابتدا نَافِعُ بْنُ هِلَالٍ مُرَادِي، عُمَرُ بْنُ خَالِدِ صَيْدَاوِي، سَعْدَاز مَوَالِي عَمْرِ بْنِ خَالِدٍ، و مَجْمَعُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْعَائِذِي از قبیله مَدَجِجْ به آن حضرت ملحق شدند.^{۶۹} و نزدیکی های روز عاشورا مُسْلِمُ بْنُ عُوسَجَةَ و حَبِيبُ بْنُ قَطَاہِرِ توانستند به حسین (ع) بپیوندند و بنا به نوشته ابن سعد ۲۰ نفر نیز صبح عاشورا به آن حضرت ملحق شدند.^{۷۰} و این قتیبه تعداد آنها را سی نفر ذکر کرده است.^{۷۱}

ابن سعد یکی از قدیمی ترین روات تاریخ می نویسد: **جَعَلَ الرَّجُلُ وَالرَّجُلَانِ وَالثَلَاثَةَ يَتَسَلَّلُونَ إِلَى الْحُسَيْنِ مِنَ الْكُوفَةِ.**

مردم تک تک، یا دو نفری و سه نفری به سمت حسین (ع) می رفتند.

این فرارها، ابن زیاد را به فکر چاره انداخت و عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ را مأمور کرد تا مردم را برای اجتماع در نُخَيْلَةَ یعنی پادگان معروف کوفه تشویق نماید و پلی را که راه کوفه - کربلا از روی آن می گذرد زیر نظر گرفته و از مسافری که می خواستند خود را به سپاه حسین (ع) برسانند جلوگیری به عمل آورد.^{۷۲} همچنین به حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ مأموریت داد تا منطقه بین «قَادِسِيَّة» و «قُطُفَّانَةَ» را زیر نظر بگیرد و به جز از کسانی که مطمئناً می خواهند به مکه بروند، به دیگران که می خواهند از راه حجاز خود را به حسین (ع) برسانند اجازه حرکت ندهد.^{۷۳}

.....

۶۸ - ابن قتیبه، الامامة والسياسة ج ۲، ص ۷.

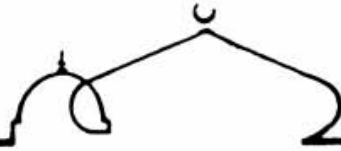
۶۸ - دینوری، اخبار الطوال ص ۲۵۴.

۶۹ - ابن سعد، تراثنا عدد ۱۰ ص ۱۷۹ - ۱۷۸.

۶۹ - بلاذری، پیشین ج ۲ ص ۷۲.

۷۰ - دینوری، اخبار الطوال ص ۲۴۳.

۷۰ - ابن سعد، تراثنا عدد ۱۰ ص ۱۷۸.



و همچنین به والی خود در بصره نوشت: دیده بانانی گماشته و کلیه راهها را کنترل کند تا اگر کسی می‌خواهد از آن راهها به طرف حسین (ع) برود او را دستگیر نمایند^{۷۴} و نیز دستور داده بود راههای بین واقصه به طرف جاده شام تا جاده بصره تحت کنترل شدیدی قرار گیرد. **وَلَا يَدْعُونَ أَحَدًا يَلِجُ وَلَا أَحَدًا يَخْرُجُ**^{۷۵} (تمام افرادی که وارد و یا خارج می‌شوند باید کنترل شوند). کنترل راهها به شدت و دقت هر چه تمامتر به مورد اجرا گذاشته شد. به طوری که ۷۰ نفر از قبیله بنی اسد که نزدیکی های کربلا سکونت داشتند و به تشویق حبیب بن مظاهر می‌خواستند به امام حسین (ع) پیوندند به وسیله دیده بانان ابن زیاد پس رانده شدند.^{۷۶} این کنترل شدید عامل بسیار مؤثری در عدم حمایت مردم کوفه از امام بود. در کنار این عامل مهم، عوامل دیگری نیز وجود داشت:

۱ - عده ای از شخصیت های با نفوذ کوفه در بازداشت ابن زیاد بودند که مختار بن ابی عبیده از آنان بوده.

۲ - تهدید، باچنان قدرت و خشونتی اجراء می‌شد که حتی بی تفاوت ها نیز در معرض قتل و کشتار قرار می‌گرفتند تا چه رسد به کسانی که می‌خواستند به حسین (ع) ملحق شوند.

۳ - تطمیع، عامل مهم دیگری بود، چنانکه روزی ابن زیاد خطاب به مردم کوفه چنین گفت: یزید برای من چهار هزار دینار و دویست هزار درهم پول فرستاده تا در میان شما تقسیم کرده، سپس شما را به جنگ با دشمنش روانه کربلا کنم.^{۷۷}

وابستگی مردم به بخشش های مالی

وقتی امام دید مردم کوفه عزم خود را برای کشتن وی جزم کرده اند طی خطابه ای از آنان سؤال کرد:

يَا هُوَلَاءِ اِسْمَعُوا يَرْحَمَكُمُ اللهُ، مَا لَنَا وَلَكُمْ، مَا هَذَا بِكُمْ يَا اَهْلَ الْكُوفَةِ وَ قَالُوا: خِفْنَا الْعَطَاءَ، قَالَ: مَا عِنْدَ اللهِ مِنَ الْعَطَاءِ خَيْرٌ لَكُمْ.^{۷۸}

۷۴ - طبری ج ۴ ص ۲۶۳.

۷۵ - بلاذری پیشین ج ۲ ص ۱۷۳/۱۷۹، طبری ج ۴ ص ۲۹۵.

۷۶ - بلاذری پیشین ج ۲ ص ۱۸۰، ابن اعثم ج ۵ ص ۱۶۰ - ۱۵۹.

۷۷ - ابن اعثم، ج ۵ ص ۱۵۷.

۷۸ - ابن سعد تراثنا، عدد ۱۰ ص ۱۷۸.

ای مردم کوفه گوش فرا دهید ما را با شما چکار، این چه وضعی است که به خود گرفته اید و به چه علت می‌خواهید ما را بکشید؟ جواب دادند: می‌ترسیم عطای مان را ندهند، امام فرمود: عطائی که خداوند به شما ارزانی می‌دارد بهتر است.

اما کسی به سخنان آن حضرت توجهی نشان نداد.

از مجموع این شواهد چنین برمی‌آید: بخشی از مردم که شامل اشراف و وابستگان به آنها می‌شوند، جنایتکارانی بودند لایق هرگونه بدگویی و تندی که در تاریخ نثار آنان شده، اما در این میان با تمام دیکتاتوری‌ها و استبدادهائی که بر جوان روز کوفه حاکم بود، اشخاص زیادی نیز بودند که قصد پیوستن به امام را داشتند اما نمی‌توانستند. جالب اینکه بلاذری نقل می‌کند:

سَعْدُ بْنُ عُبَيْدَةَ مَيَّ كَفَّتْ تَعْدَادَ زِيَادِي اِزْ شِيُوخِ مَآ اِزْ اِهَالِي كُوفَه دَرْ اَن رُوزِ بَرِ بَالَايِ تَهْ اِي دَسْتِ بَه دَعَا بَرْدَاشْتَه وَ مَي كَفْتَنْد: اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلَیْهِ نَصْرَكَ (پروردگارا نصرت خود را بر حسین (ع) نازل کرده و او را پیروز بگردان) به آنها گفتم: يَا اَعْدَاءَ اللّٰهِ اَلَا تَنْزِلُوْنَ فَتَنْصُرُوْنَهُ؟ (ای دشمنان خدا آیا پائین نمی‌آئید تا او را یاری کنید؟)^{۷۹}

ارزیابی سفر به عراق

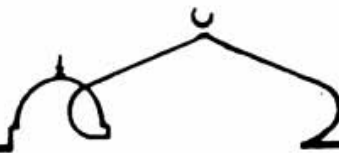
صرف نظر از بعد غیبی حادثه کربلا که در قسمت دیگری به تشریح آن خواهیم پرداخت در اینجا می‌خواهیم یک ارزیابی سیاسی مختصری از سفر امام حسین (ع) به عراق داشته باشیم.

آیا جز رفتن به عراق راه دیگری برای امام حسین (ع) وجود داشته است یا خیر؟

آیا پیش‌بینی می‌شده که در عراق بتوان کانون مخالفتی بر علیه حکومت آل امیه و انقلابی بنیان برافکن بر علیه یزید سر و سامان داد؟

در کتب تاریخ به یک سلسله اعتراضاتی برمی‌خوریم که بطور مکرر و به وسیله شخصیت‌های متعدد، عنوان شده و در همه آنها یک مسأله مورد توجه قرار گرفته است و آن اینکه مسافرت امام (ع) به عراق به هیچ وجه صلاح نیست، به دنبال مخالفت امام با مسأله بیعت و هنگامی که راهی مکه شد، احتمال مسافرت به عراق مطرح بوده است. بنابه برخی از روایات، عبدالله بن مطیع در همان نیمه راه مدینه به مکه امام را از رفتن به کوفه بر حذر

.....
۷۹ - بلاذری ج ۲ ص ۲۲۶.



داشت. ۸۰

هنگامی که امام وارد مکه شد بطور چشمگیری بر تعداد معترضین افزوده می شد و اینک ما برای نمونه به تعدادی از کسانی که به رفتن حسین (ع) به کوفه اعتراض داشتند اشاره می کنیم.

۱ - عبدالله بن عباس پیشنهاد کرد تا امام از مسافرت عراق صرف نظر کرده و به طرف کوههای یمن برود زیرا از یک طرف آنجا یک منطقه کوهستانی بوده و برای جنگ و گریز بسیار مناسب می باشد و از طرف دیگر شیعیان پدرش در آن نامه بسیار زیادند، لذا تنها محلی که امنیت امام را می تواند تضمین نماید همانجا است. ۸۱

۲ - محمد بن حنفیه بنا به روایات ابن اعثم همان پیشنهاد ابن عباس را عرضه

داشت. ۸۲

۳ - عمرو بن عبدالرحمان بن هشام می گفت: مردم بنده درهم و دینارند و این دو نیز امروزه در دست حکامند، مبادا به عراق بروی. ۸۳

۴ - عبدالله بن عمر با هول و هراس خاصی، وقوع خونریزی در میان امت را به رخ امام می کشید. ۸۴

۵ - عبدالله بن جعفر با اشاره به کشته شدن آن حضرت در عراق می گفت:

إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُظْفَى نُورُ الْأَرْضِ وَأَنْتَ رُوحُ الْهُدَى وَآمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَلَا تَعْجَلْ إِلَيَّ الْعِرَاقَ فَإِنِّي أَخِذُ لَكَ الْأَمَانَ مِنْ يَزِيدَ. ۸۴

می ترسم با کشته شدن تو نور زمین به خاموشی گراید زیرا تو روح هدایت و امیرالمؤمنین هستی، در رفتن به عراق عجله نکن که من برای تو از یزید امان می گیرم.

۶ - ابوسعید خدری احتمالاً گفته بود: لَا تَخْرُجْ عَلَيَّ إِمَامِيكَ. ۸۶

.....

۸۰ - ابن اعثم ج ۵ ص ۳۷ - ۳۶، دینوری اخبار التوال ص ۲۴۶ - ۲۲۸.

۸۱ - دینوری، اخبار الطوال ص ۲۲۴، ابن اعثم ج ۵ ص ۱۱۳، طبری ج ۴ ص ۲۸۷ بلاذری پیشین ج ۲

ص ۱۶۱.

۸۲ - ابن عثم ج ۵ ص ۳۲.

۸۳ - بلاذری پیشین ج ۲ ص ۱۶۱ ابن اعثم ج ۵ ص ۱۱۰ - ۱۱۱ طبری ج ۴ ص ۲۸۷

۸۴ - رک بلاذری ج ۲ ص ۱۶۳ ابن عثم ج ۵ ص ۳۹ ابن سعد، ترائنا عدد ۱۰ ص ۱۶۶.

۸۵ - ابن اعثم ج ۵ ص ۱۱۶ طبری ج ۴ ص ۲۹۱.

۸۶ - همان مصدر

۷ - مسوربن مخرمه، به امام نوشته بود: فریب مردم عراق را نخور. ^{۸۷}

۸ - ابوواقدلیشی، نیز همانند مسوربن مخرمه با امام سخن گفته بود. ^{۸۸}

۹ - فرزندق در نیمه راه مکه به کوفه به امام گفته بود: قَلُوبُ النَّاسِ مَعَكَ وَسُوفُهُمْ

عَلَيْكَ. ^{۸۹}

در کتب تاریخ این اعتراضات و یا دلسوزیها و نظایر آنها زیاد دیده می‌شود و احتمالاً بسیاری از روایات مغرض چنین لیست بلندی را به منظور تخطئه امام(ع) ساخته و پرداخته اند.

پاسخ به اعتراضات

قبل از آنکه استدلالی خود امام را در مورد مسافرت به عراق ذکر کنیم، لازم است مقدمه‌ای به منظور روشن شدن زمینه استدلال مذکور ارائه دهیم:

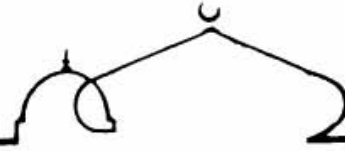
تاریخ سیاست در گذشته و حال نشان می‌دهد کمتر کسی دیده شده است که در فعالیت سیاسی خود بدون کوچکترین مانعی و همراه با قاطعیت، به آرمانهای سیاسی خود رسیده باشد کسانی که به منظور به دست گرفتن قدرت یا هدف مثبت یا منفی فعالیت می‌کنند همواره با احتمالات سرو کار دارند. در عالم سیاست حتی موفقترین افراد و مردمی‌ترین آنها نیز همیشه در معرض خطراتی از قبیل ترور و ... قرار دارند، بنابراین ما نباید هم چون یک ایده آلیست فکر کرده و تصور کنیم که حرکت، تنها موقعی جایز است که رسیدن به هدف آن قطعی بوده و کوچکترین احتمال شکست در آن وجود نداشته باشد. چنین تصویری را واقعیات تاریخی هرگز تأیید نکرده و نشانه‌ی سادگی دارنده آن بینش سیاسی می‌باشد.

در اینجا نیز نباید دچار چنین تصویری واهی بشویم که امام می‌بایست در مورد پیروزی این سفر، اطمینانی خاطر داشته و کوچکترین احتمالی به شکست خود نمی‌داد، کسی که اصل رفتن امام را قبول ندارد نباید شاهد تاریخی ذکر کند که احتمال شکست هم بوده است. زیرا مردم کوفه پیش از آن، یک بار دیگر نیز آزمایش شده بودند و کسی که رفتن را قبول دارد، نباید گمان کند که هرگز احتمال شکست وجود نداشته است. با توجه به این امر نخست باید موقعیت امام را در آن شرائط سنجیده و سپس با در نظر گرفتن شواهد تاریخی و اقدامات امام، مسأله مهاجرت به عراق را ارزیابی کرد.

امام هرگز نمی‌خواست موافقتی با یزید و حاکمیت او داشته باشد حتی اگر این

.....

۸۷ - همان ص ۱۶۷. ۸۸ - همان ص ۱۶۶. ۸۹ - بلاذری پیشین ج ۲ ص ۱۶۵.



مخالفت به شهادت وی پایان پذیرد. در عین حال در پی چاره‌ای بود تا در صورت امکان، انقلابی بر علیه یزید راه انداخته و حاکمیت جامعه اسلامی را از چنگال خونین آل امیه نجات دهد.

این بود حدود مشخص کننده تفکر سیاسی امام، او می‌بایست در این چارچوبه، راه خود را انتخاب کند و در برابر پیشنهادها و اعتراض‌ها، عکس‌العمل نشان دهد و این چارچوبه به هیچ عنوان قابل تغییر نبود لذا هر پیشنهادی که به نحوی با آن ناسازگار می‌نمود از نظر امام محکوم و غیرقابل قبول بود.

از طرف دیگر دنیای سیاست آن روز هم دارای چارچوبه خاصی بود که بخشی از آن را احتمالات تشکیل می‌داد پس امام می‌بایست خود را با آن نیز تطبیق می‌داد بطوری که در عمل نه چارچوبه خاص خودش دچار انحراف و دگرگونی می‌شد و نه برخلاف واقعیات موجود روز حرکت می‌کرد.

از نظر مقتضیات سیاسی معمول آن روز، یزید هرگز اجازه نمی‌داد شخصی چون حسین (ع) با او بیعت نکرده و به زندگی خود ادامه دهد. زیرا حسین (ع) کسی نبود که کاری به کار یزید نداشته و غیرمسئولانه به زندگی عادی خود پردازد. بنابراین تنها انتخاب یزید در صورت عدم بیعت، کشتن امام بود. از طرف دیگر شام که هیچ حتی مدینه و مکه و بطور کلی حجاز و یمن و ... آمادگی و شرایط لازم برای مقاومت و دفاع در برابر یزید و دفاع از حسین (ع) و جلوگیری از کشته شدن وی را نداشتند و تنها نقطه‌ای که احتمال مقاومت و دفاع در آن وجود داشت همان کوفه بود. درست است که با توجه به سوابق کوفه و برخورد مردم آن با امیرالمؤمنین (ع) و امام حسن (ع) در مقابل دشمن، این احتمال را تضعیف می‌نمود. ولی بی‌تابی کوفه برای تشریف فرمائی امام به آنجا و سرازیر شدن سیل نامه‌های اشراف و مردم عادی کوفه به سوی امام و قول مقاومت در برابر بنی امیه و پشتیبانی از آن حضرت، این ضعف را از بین می‌برد و هرچه مردم کوفه بر اصرار خود دایر بر حمایت از امام می‌افزودند درصد احتمال پیروزی امام در مقابل دشمن افزوده می‌شد، ولی احتمال خطر و شکست صد درصد از میان نرفته بود.

حال شما بگوئید اگر امام این راه را انتخاب نمی‌کرد چه باید می‌کرد؟ آیا یزید کسی بود که در صورت عدم بیعت امام، به زنده ماندن وی راضی می‌شد؟ آیا امام کسی بود که با یزید بیعت کرده و در مقابل جریانهای ضداسلام و کفرآمیز حاکم بر کشور اسلامی، تنها و تنها به صورت یک تماشاگر بی تفاوت و شخصیت غیرمسئولی که فقط به جان خود و زندگی خود و

منافع خود می اندیشد، زندگی می کرد؟

آیا اگر امام به کوفه نمی رفت و در همان مکه هدف سوء قصد قرار گرفته و کشته می شد همین آقایان نمی گفتند که چرا حسین در مقابل آن همه نامه های کوفیه و اصرار آنان در رابطه با دعوت از او، بی اعتنائی کرده و به آنجا نرفت تا در پناه شمشیرزهای کوفه از خطر ترور در امان باشد و پیروزمندانه به اهداف سیاسی خود نائل شود؟

اعتراض معترضین غالباً بر عدم خروج امام (ع) دور می زد که این خود به معنای پذیرش حکومت یزید از جانب آن حضرت بود و این برای او امکان پذیر نبود، حتی امانی که عبدالله بن جعفر می خواست از یزید برای آن حضرت بگیرد به همین معنا بود زیرا امان یزید طبعاً می بایست مشروط به عدم خروج آن حضرت باشد و امام هرگز به زیر بار بیعت از یزید نمی رفت.

حال بینیم امام (ع) خود مسأله را چگونه توجیه فرموده و شواهد تاریخی چگونه این مطلب را نشان می دهد.

از جمله نکاتی که امام در موارد متعددی بدان اشاره فرموده آن است که یزید و عمالش اجازه ادامه زندگی برای آن حضرت در مکه را نداده و در هر حال او را به قتل خواهند رسانید. اینک به چند مورد اشاره می شود:

۱- در جواب اعتراض ابن عباس فرمود:

لَا نَأْتِي خَارِجًا مِنْهَا بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتُلَ خَارِجًا مِنْهَا بِشَيْءٍ.^{۹۰}

اگر به فاصله دو و جب دورتر از مکه کشته شوم بهتر از آن است که به فاصله یک و جب دورتر کشته شوم.

۲- در جواب اعتراض ابن عمر فرمود:

إِنَّ الْقَوْمَ لَا يَتْرَكُونِي... فَلَا يَزَالُونَ حَتَّىٰ أَبَايَعُوا وَآتَىٰ كَارَةَ فَيَقْتُلُونَنِي.

اینها مرا رها نخواهند کرد، به هر دری می زنند تا از من بیعت بگیرند و من نیز چنین نخواهم کرد در نتیجه مرا خواهند کشت.

۳- در جواب اعتراض دیگری چنین فرمود:

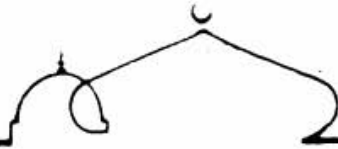
لَوْ كُنْتُ فِي حُجْرٍ هَامَةٍ مِنْ هَوَامٍ الْأَرْضِ لَأَسْتَخْرِجُونِي وَيَقْتُلُونَنِي.^{۹۱}

.....

۹۰- بلاذری، پیشین ج ۲ ص ۱۶۴. طبری ج ۴ ص ۲۸۹ ابن اعثم ج ۵ ص ۱۱۳. ابن عساکر، پیشین ص

۱۹۰ المعرفة و التاريخ ج ۱ ص ۵۴۱، هبشی، مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۹۲ مسعودی، مروج الذهب ج ۳ ص ۵۵

۹۱- ابن اعثم ج ۵ ص ۱۱۶.



اگر در چنگال درنده‌ای از درندگان روی زمین قرار گیرم بالاخره بیرونم آورده و می‌کشند.

۴- در مورد دیگر، وقتی که سبب عجله‌وی را پرسیدند جواب داد:

لَوْلَمْ أُعَجِّلْ لَا أُخِذْتُ^{۹۲} (اگر عجله نکنم گرفتار خواهم شد).

۵- و در مورد دیگر فرمود:

إِنَّ بَنِي أُمِّيَةِ أَخَذُوا مَالِي فَصَبِرْتُ، وَشَتَمُوا عِرْضِي فَصَبِرْتُ وَظَلَبُوا دَمِي فَهَبِرْتُ.^{۹۳}

بنی امیه مالم را گرفتند صبر کردم و هتک حیثیتم کرد صبر کردم و می‌خواستند خونم را بریزند گریختم.

این برداشت امام از مسأله بود و شاهد صدقی بر اینکه در صورت عدم بیعت آن حضرت با یزید، امیدی به زنده ماندن او نبود.

طرف دیگر قضیه، موضوع مسافرت به عراق بود. وقتی قرار شد آن حضرت از مکه بیرون رود کدامین نقطه از کشور اسلامی را می‌بایست انتخاب نماید؟ در چند ماهی که امام در مکه اقامت داشت نامه‌های زیادی از مردم عراق به دست وی رسیده بود و این نامه‌ها به قدری زیاد و با چنان قاطعیتی نوشته شده بودند که بعدها به صورت دلیل عمده امام برای سفر به عراق درآمده بود و در موارد بسیاری هنگامی که از علت مسافرت حضرت به کوفه سؤال می‌شد آن حضرت در جواب، نامه‌های مردم عراق را مطرح می‌نمود.^{۹۴} مثلاً در جواب حرّ، عمر بن سعد^{۹۵} بحیر بن شداد^{۹۶} و عبدالله بن عمر^{۹۷} حتی صبح روز عاشورا^{۹۸} در برابر سپاه کوفه آمدن خود را با نامه‌های مردم کوفه توجیه فرمودند و بطور مکرر در جواب سؤال کنندگان از سفر عراق می‌فرمود: خَلَفِي مَمْلُوءَةٌ بِالْكُتُبِ^{۹۹} (خرجین اسبم پر از نامه‌های عراقی‌ها است).

امام پس از دریافت پیام کتبی مسلم دایر بر حرکت فوری به طرف کوفه با شتاب از

.....

۹۲- طبری، ج ۴، ص ۲۹۰.

۹۳- ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۲۴.

۹۴- بلاذری، انساب الاشراف ج ۲ ص ۱۶۵-۱۶۳.

۹۵- بلاذری، پیشین ج ۲ ص ۱۷۷، ۱۷۰، ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۳۸-۱۳۷، دینوری، اخبار الطوال، ص

۲۵۴-۲۴۹.

۹۶- ابن سعد، مجله ترائنا عدد ۱۰ ص ۱۷۳.

۹۷- همان، ص ۱۸۱.

۹۸- ابن عساکر، پیشین ص ۱۹۲.

۹۹- ابن عساکر پیشین ص ۲۱۰-۲۰۹.

مکه خارج شد و فاصله مکه تا کوفه را به سرعت هر چه بیشتر پشت سر گذاشت اما هنگامی که خبر شهادت مسلم رسید^{۱۰۰} از شتاب حرکت کاروان بطور محسوسی کاسته شد و هر چه زمان، بیشتر می‌گذشت از شتاب حرکت، بیشتر کاسته می‌شد ولی امام و یاران او را هرگز از ادامه حرکت به سوی کوفه باز نداشت زیرا اگر چه پس از رسیدن خبر شهادت مسلم و هانی به امام مرتباً از خوشبینی و اعتماد آن حضرت نسبت به مردم کوفه کاسته می‌شد ولی هنوز احتمال نیل به پیروزی در کوفه صددرصد از بین نرفته بود. به عبارت دیگر اگر چه کاروان امام هر چه به کوفه نزدیکتر می‌شد، امیدشان نسبت به پیروزی نظامی، بیشتر دچار تزلزل می‌گشت ولی همواره نتیجه ارزیابی‌ها و مشاورات امام با اصحابش در مورد کوفه و ادامه حرکت به سوی آن، حکایت از امکان نیل به پیروزی داشت، می‌گفتند: شما همچون مسلم بن عقیل نیستید اگر مردم کوفه شما را ببینند همه به سوی شما خواهند آمد. منظورشان این بود که شاید مسلم به خاطر عدم شهرت و یا ... نتوانسته است مردم را آن طور که باید، جذب کند اما شخصیت شما جاذبه دیگری دارد، این کلام در موقعیتی که امام قرار داشت و با توجه به نامه‌ها و درخواستهای ده‌ساله مردم کوفه چندان بعید نمی‌نمود. به همین علت بود که امام در یک ارزیابی پذیرفت به راه ادامه دهد، از روایت فتوح نیز چنین برمی‌آید که نامه امام به مردم کوفه توسط قیس بن مسهر صیداوی در رابطه با لزوم رعایت تعهداتشان پس از رسیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل بوده است.

با اینکه زمینه شک به صورت نسبتاً قابل توجهی در مورد کوفه در فکر سپاهیان امام ریشه دوانده بود اما اثر آن در تصمیم به «بازگشت» تنها هنگام برخورد امام با سپاه حر آشکار شد. آمدن حر در رأس سپاهی در کنار شنیدن خبر اجتماع چهارهزار نفر از سپاه دشمن در قادسیه به ضمیمه دریافت اطلاعات قبلی در مورد کوفه، از آن جمله رسیدن آخرین پیام شفاهی مسلم توسط عمر بن سعد دایر بر انصراف امام از ورود به کوفه، به آن حضرت اطمینان می‌داد که دیگر امیدی به کوفه باقی نمانده و رفتن به سوی آن جز شکست نظامی و شهادت نتیجه دیگری نخواهد داشت.

در این هنگام بود که امام تصمیم به بازگشت گرفته^{۱۰۱} ولی حر با توسل به اینکه او از طرف فرماندار کوفه مأمور بردن امام و سپاه همراهش به کوفه می‌باشد از بازگشت آن

.....

۱۰۰ - طبری ج ۴، ص ۳۰۰.

۱۰۱ - بلاذری، پیشین، ج ۲ ص ۱۷۰ ابن اعمش، ج ۵ ص ۱۳۵، دینوری، اخبار الطوال ص ۲۵۰.



حضرت ممانعت به عمل آورد و از آن به بعد، امام همواره در دیدارهای خود با فرماندهان^{۱۰۲} سپاه دشمن و فرستادگان آنها و حتی خطاب به سپاه کوفه تصمیم به بازگشت خود را تکرار می فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِذْ أَكْرَهْتُمُونِي فَدَعُونِي أَنْصَرِفَ عَنْكُمْ إِلَى قَاتِنِي الْأَرْضِ^{۱۰۳}.

ای مردم اگر نسبت به حمایت از من علاقه ای ندارید اجازه دهید به سرزمین امن - مکه - بازگردم.

عده ای از مورخین نوشته اند: امام پس از آنکه در محاصره سپاه کوفه قرار گرفت پذیرش یکی از سه مطلب زیر را از عمر بن سعد درخواست کرد: بگذارید یا به حجاز برگردم، و یا به شام رفته دست در دست یزید بگذارم و یا به یکی از سرحدات دور دست کشور رفته و ... ولی به دلایلی این گزارش نادرست است و گزارشگران آن خواسته اند به وسیله آن شخصیت بی نظیر امام حسین را خرد کرده و آن حضرت را تحقیر نمایند تا از این راه خدمتی به اربابان اموی و اولیاء نعم خود بنمایند. شواهد نادرستی این گزارش عبارتند از:

□ ۱ - در روایتی که در بالا گفته شد و همچنین در تصریحات دیگر بر این معنی تأکید شده که امام رفتن به شام را مطرح نکرده بلکه تنها خواستار بازگشت به حجاز (مکه و مدینه) شده است.

□ ۲ - بلاذری روایتی دارد که به صراحت می گوید: او در برابر عمر بن سعد تنها بازگشت به مدینه را مطرح نمود.^{۱۰۴}

□ ۳ - همچنین به طور مستند از عقبه بن سَمْعَانَ نقل شده که گفت: من در تمام مراحل، حسین بن علی (ع) را همراهی می کردم و لحظه ای از آن حضرت جدا نشدم و هیچوقت ندیدم که آن حضرت حتی اشاره ای به آنچه در میان مردم شایع شده (بگذارید به شام رفته و دست در دست یزید بگذارم) بکنند بلکه او فقط فرمود:

دَعُونِي أَرْجِعْ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَقْبَلْتُ مِنْهُ أَوْ دَعُونِي أَذْهَبُ فِي هَذِهِ الْأَرْضِ الْقَرِيبَةِ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَى مَا بَصِيرًا إِلَيْهِ أَمْرُ النَّاسِ^{۱۰۵}.

.....

۱۰۲ - رک طبری ج ۴، ص ۳۱۱. ابن اعثم ج ۵ ص ۱۵۵.

۱۰۳ - طبری، ج ۴، ص ۳۲۳.

۱۰۴ - بلاذری پیشین ج ۲ ص ۱۸۲.

۱۰۵ - ابن اثیر ج ۴ ص ۵۴.

بگذارید به محلی که از آن مدهام برگردم و یا به گوشه‌ای از این زمین پهناور رو آورم تا ببینم کار مردم به کجا می‌انجامد.

□ ۴ - اگر امام حاضر به بیعت می‌شد، مشکل یزید که این همه جار و جنجال به خاطر آن به راه افتاده بود به خودی خود حل می‌شد و حسین (ع) همچون یک فرد عادی به زندگی خود ادامه می‌داد.

عنصر غیبی در حادثه کربلا

از جمله مسائلی که در بُعد تاریخی حادثه کربلا سهم به سزائی دارد مسأله غیب است، امری که موجب شده تا در بررسی این واقعه تاریخی، اختلافاتی پیش آمده و بیشتر به صورت مقابله یک امر ایدئولوژیک با یک مسأله تاریخی عنوان شود.

واقع مسأله این است که علمای ما از نقطه نظر اعتقادی و همچنین با در نظر گرفتن شعاع و شمول علم امام، در منابع مربوطه بحث و تحقیق کافی به عمل آورده‌اند اما در مقام تشریح و توصیف قضیه از دیدگاه تاریخی نیازی به مطرح ساختن این دلائل ایدئولوژیکی نیست زیرا چنین کاری نه تنها مسأله را از شکل تاریخی آن خارج می‌کند بلکه زمینه‌ای خواهد بود برای تهمت دخالت دادن رأی و عقیده در تاریخ نویسی.

اکنون ما خارج از توصیف تاریخی حادثه به عنوان خاتمه بحث به منظور مزید اطلاع، مرور کوتاهی به روایاتی که دلالت صریح به وجود آگاهی پیرامون این حادثه پیش از وقوع آن دارند، خواهیم داشت، بخشی از این روایات از زبان رسول الله (ص) نقل شده که جمع کثیری از روات و محدثین بزرگ اهل سنت و شیعه در آن اتفاق نظر دارند.

کتاب ارزشمند «سیرتنا و سنتنا» تألیف علامه امینی (ره) حاوی تعداد زیادی از این گونه روایات است که توصیف شخص رسول الله (ص) از حادثه کربلا و شهادت مظلومانه فرزندش حسین (ع) را در آن جا سالها پیش از وقوع آن و تأثر عمیق رسول خدا و حتی گریه و اندوه آن حضرت را بیان می‌کند. علامه فقید امینی این روایات را اکثراً از کتب تاریخی و جوامع حدیثی اهل سنت نقل کرده‌اند.

اینک تعدادی از این روایات:

۱ - در روایتی آمده: روزی حسین (ع) از خوابی یاد می‌کند که طی آن رسول خدا (ص) و جمعی از ملائکه را دیده و رسول خدا (ص) او را در آغوش گرفته و خطاب به وی چنین فرموده است:

بَا حُسَيْنٍ كَأَنَّكَ عَن قَرِيبٍ أَرَاكَ مَقْتُولًا مَذْبُوحًا بِأَرْضِ كَرْبٍ وَبَلَا مِنْ عِصَابَةٍ مِنْ أُمَّتِي وَ
 أَنْتَ فِي ذَلِكَ عَظْمَانٌ لَا تُشْفَى... يَا حُسَيْنُ إِنَّ أَبَاكَ وَأُمَّكَ قَدْ قَدِمُوا عَلَيَّ وَهُمْ إِلَيْكَ مُشْتَاقُونَ وَ
 إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٌ لَنْ تَنَالَهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ. ١٠٦

ای حسین می بینم به زودی به دست گروهی از امت من در صحرای کربلا با لب تشنه کشته می شوی، هم اکنون پدر و مادرت پیش من بوده و با اشتیاق تمام انتظار دیدار تو را دارند، برای تو در بهشت مقاماتی است که جز به شهادت، دسترسی بدانها پیدا نمی کنی.

٢ - حسین (ع) در مکه فرمود: إِنِّي رَأَيْتُ جَدِّي فِي مَنَامِي وَقَدْ أَمَرَنِي بِأَهْرِ وَأَنَا مَاهِضٌ
 لِأَقْرَبِهِ. ١٠٧

نیایم رسول الله (ص) را در خواب دیدم و ایشان دستوری به من دادند که مطابق آن رفتار خواهم کرد.
 ٣ - روزی که امام به کربلا رسید وقتی اسم منطقه را پرسید، گفتند کربلا است
 فرمود:

لَقَدْ مَرَّ أَبِي بِهَذَا الْمَكَانِ عِنْدَ مَسِيرِهِ إِلَى صِفِّينَ وَأَنَا مَعَهُ فَوَقَّفَ فَسَأَلَ عَنْهُ فَأَخْبَرَ بِأَسْمِيهِ،
 فَقَالَ هَا هُنَا مَحَطُّ رِكَابِهِمْ وَهَاهُنَا مِخْرَاقُ دِمَائِهِمْ فُسِّيلٌ عَن ذَلِكَ، فَقَالَ: نَقُلْ لِأَلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ يَنْزِلُونَ
 هَاهُنَا. ١٠٨

هنگامی که پدرم روانه صفین بود از این صحرا عبور کرد، من در کنار او بودم، توقف فرموده در
 پیرامون این سرزمین پرس و جو کرد به او گفتند نام آن کربلا است، آن وقت پدرم با دستش به قسمتهائی از
 آن اشاره فرمود و گفت: اینجا مرکب هایشان را می بندند و اینجا خونهایشان بر زمین ریخته می شود، از ایشان
 سؤال شد یا امیرالمؤمنین درباره چه کسانی حرف می زنید؟ فرمودند: درباره موبکی از آل محمد (ص) که
 در این سرزمین فرود می آیند.

٤ - صبح عاشورا خطاب به خواهرش زینب چنین فرمود:

يَا أُخْتَاهُ إِنِّي رَأَيْتُ جَدِّي فِي الْمَنَامِ وَأَبِي عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ أُمِّي وَأَخِي الْحَسَنَ، فَقَالُوا إِنَّكَ
 رَأَيْتَ إِلَيْنَا عَن قَرِيبٍ وَقَدْ وَوَلَّاهُ يَا أُخْتَاهُ ذَنَا الْأَمْرِ فِي ذَلِكَ لِأَشْكَ. ١٠٩

ای خواهر دیشب جدم رسول خدا (ص) و پدرم علی (ع) و مادرم فاطمه (ع) و برادرم حسن (ع) را در
 خواب دیدم که می گفتند به زودی پیش ما می آیی، ای خواهر قسم به خدا تردیدی نیست که وقت آن نزدیک

-
- ١٠٦ - ابن اعثم ج ٥ ص ٢٨، ٢٩.
 - ١٠٧ - همان، ج ٥ ص ٥١.
 - ١٠٨ - ذینوری، اخبار الطوال ص ٢٥٣.
 - ١٠٩ - ابن اعثم ج ٥ ص ١٧٦ - ١٧٥.

شده است.

اینها نمونه‌ای از روایاتی است که دلالت بر آگاهی امام از حادثه کربلا پیش از شهادت دارند اما طبیعی است که نه تنها امام حسین (ع) بلکه حتی پیامبر نیز در زندگی سیاسی و عادی خویش جز در مقام اثبات نبوت و یا امامت از عنصر غیب بهره‌گیری نمی‌کردند و در غیر این موارد رفتار آنان مطابق احکام و اخلاق اسلامی بود. پیشگامی و اسوه بودن پیامبر و ائمه هدی (ع) مبتنی بر رفتار آنان بر اساس وضع موجود و ارزیابی‌های ظاهری است نه بر غیب چرا که تکیه بر غیب چیزی نیست که دیگران نیز توانائی آن را داشته باشند.

تأثیر حادثه کربلا در تشکل شیعه

به طور قطع واقعه کربلا یکی از حوادث تعیین کننده و مهمترین عامل تشکل شیعه در تاریخ است. ما قبلاً اشاره کردیم که مبانی فکری تشیع به ویژه اساسی ترین مسأله آن (امامت) در خود قرآن و سنت به طرز روشنی به چشم می‌خورند اما جدائی تاریخی شیعه از دیگر گروه‌های اسلامی به مرور زمان و تدریجاً صورت گرفت. حاکمیت امیرالمؤمنین و شیوه و سنت او در برخورد با مسائل و اندیشه‌های الهی و معارفی را که از خود به جا گذاشت، تا حدودی شیعه را از لحاظ فکری انسجام بخشید. حمایت اُمویها از سیستم فکری و طرز تلقی دیگر گروه‌های اسلامی باعث جدائی بیشتر شیعه و دیگر گروه‌های موجود از هم گردید. نیرنگ‌های معاویه و رفتار مزورانه او اجازه نداد مسلمانان بفهمند که بنی امیه در زیر پوشش اسلامی همان شخصیت‌های ضدبشر جاهلی را پنهان داشته و سخت شیفته زندگی جاهلی و مدافع فرهنگ جاهلیت هستند هر چند آگاهان و اندیشمندان آن روز این نکته را دریافته بودند ولی فرزندش یزید مهارت او را نداشت، او با بیانی روشن در اشعار و سخنان روزمره‌اش بر زبان می‌آورد که او چیست و چه می‌خواهد، از این رو همین که روی کار آمد و در همان آغاز کارش جریان کربلا را پیش آورد و حسین بن علی (ع) را با گروهی از خویشان و یارانش به شهادت رسانید. جدائی تاریخی شیعه از سایر گروه‌ها که زیر پوشش اسلام اُموی قرار گرفته بودند قطعی شد از آن پس شیعه به عنوان گروهی که از سنت و سیره علی (ع) و جانشینان او پیروی می‌کردند اظهار وجود کرد.

